

کوری شاه

همراه با ویژه نامه خود سال
صفحات ۱۱ الی ۱۸

سال ۱۳۹۸ • شماره ۱۶۵ و ۱۶۶
بها: ۱۵۰۰۰ تومان





تقویم
۱۳۹۸

روزهای مانا...



مطالعی میرزائی، میرنگار
تصویر کر: سیمیه شفیعی

۲۶

بهمن

ولادت حضرت زهرا (س)

گل ببارین بچه‌ها
زهرا ی کوثر آمد
هدیه‌ی آسمانی
نور پیامبر آمد

۱۹ دی

قیام مردم قم

مردم باایمان قم در این روز به
شاه ظالم فهماندند در پیروی از
امام عزیز و راه انقلاب اسلامی
ترسی ندارند و در این راه بزرگ
از جانشان هم
خواهند گذشت.

۵ دی

روز ملی زلزله

بچه‌های نازنین، آموزش‌های ایمنی
در برابر زلزله، باعث خونسردی و
آرامش شما در هنگام زلزله می‌شود.

۱۹

بهمن

وفات حضرت ام‌البنین (س)

همسر مهربان امام علی (ع) و
مادر گرامی حضرت ابوالفضل (ع)
در این روز به سوی خدا پر کشید.

ميلاد حضرت زینب (س)

بر حضرت مرتضی
هدیه‌ای داده خدا
به دختری نمونه
که خیلی مهربونه

۱۲ بهمن

در این روز بزرگ
امام خمینی (ره)
پس از سال‌ها به
کشور ایران بازگشت
و آزادی و استقلال را
به مردم ستم‌دیده
هدیه دادند.

۱۱ دی

فاصلدک ویژه نامه خردسال



۴

روزهای مانا... ۱

گردن بنده مادر ۲

فداوند گره گشای مشکلات است. ۳

قصه شادی ۶

پرستار ۷

سردار دل‌ها ۸

الهام از طبیعت ۱۰

خانگی کانگورو ۱۱

چه کسی نارگیل را خورد! ۱۲

مزه‌ی من چیه؟ ۱۴

رعایت ادب ۱۵

دوست خوب ۱۶

وصل کن! رنگ کن! ۱۷

همکاری چه خوبه... ۱۸

اورینگامی کلاه ۱۹

داستان‌های شاهد و شیرین ۲۰

چرا تشنه می‌شویم؟ ۲۲

نقاش کوچولو ۲۴



عکس کودک روی جلد متعلق به: امیر محمد افسری، فرزند جانباز شیمیایی «مهران افسری» می‌باشد.

به نام خدا

کودکی

سال ۱۳۹۸ - شماره‌های ۱۶۵-۱۶۶

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: رحیم نریمانی
مدیر اجرایی: زهرا خسروی

مشاور: مجید عمیق
دبیر تحریریه: فریبا حداد
طراح گرافیک: سمیرا سادات شفیعی
امور فنی: آتلیه شاهد
ناظر فنی چاپ: علیرضا قاسمی
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
تلفن دفتر تحریریه: ۸۸۸۳۵۱۰۸
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

ناشر: انتشارات شاهد
تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراء بهار شمالی
شماره ۵
تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸
چاپ: چاپخانه سازمان
فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر جلد: طاهره رضایی - سمیرا شفیعی

- مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
- مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.
- نقل مطالب مجله با ذکر ماخذ مجاز است.



جهت دریافت نسخه‌ی الکترونیکی نشریه‌ی «شاهد کودک» می‌توانید به سایت
نوید شاهد به آدرس www.navideshahed.com مراجعه نمایید.
اپلیکیشن «شاهد کودک» را نیز می‌توانید از سایت کافه بازار دانلود و نصب نمایید.

کودکی

۱



گردن بند مادر

پیامبر (ص) به خط‌ها نگاه کرد. هر دو زیبا بودند ولی تفاوت‌هایی هم با هم داشتند. هر دو را بوسید و گفت: «بروید پیش مادر تان! هر چه او گفت قبول.» حضرت فاطمه (س) به خط‌ها نگاه کرد. هر دو خوب بودند فقط لرزش دست کوچک حسین، باعث شده بود تا خطش کمی ناصاف باشد. اما مادر نمی‌توانست دل یکی از آنها را بشکند. یک دفعه فکری به خاطرش رسید. برخاست و گردن‌بندش را از تاقچه برداشت و گفت: «بیاید مسابقه بدهید، هر کس مهره‌ی بیشتری جمع کند، او برنده است.» بعد نخ گردن‌بند را کشید. گردن‌بند پاره شد و مهره‌هایش کف اتاق ریخت. حسن و حسین تند و تند مهره‌ها را جمع کردند. بعد از اینکه مهره‌ها را شمردند، هر دو به یک اندازه مهره جمع کرده بودند. مادر گفت: «هنوز یک مهره مانده! یک مهره‌ی بزرگ که وسط گردن‌بند بود.» بچه‌ها فوری بلند شدند و دوباره همه جا را گشتند. ناگهان حسن گفت: «من پیدا کردم!» حسین هم گفت: «من پیدا کردم!» مادر گفت: «فقط یک مهره مانده نه دوتا.» حسن و حسین مشت‌های خود را باز کردند. هر کدام نصف مهره را در دست داشتند. مهره‌ی بزرگ به سنگ آسیاب دستی گوشه‌ی اتاق خورده بود و نصف شده بود.

حسن و حسین هر دو با خوشحالی جلو رفتند و گفتند: «پدر جان خط کدام یک از ما بهتر است؟» حضرت علی (ع) به خط‌ها نگاه کرد. هر دو زیبا بودند. آنها را بوسید و گفت: «پدر بزرگتان دارد به اینجا می‌آید؛ هر چه او گفت قبول.» پدر بزرگ به خانه‌ی آنها آمد.

همه خندیدند. مادر از همه خوشحال‌تر بود. پدر بزرگ آنها را بغل کرد و گفت: «این کار خدا بود. او هم نمی‌خواست دل یکی از شما بشکند. شما هر دو برنده‌اید.»

فداوند گره گشای مشکلات است.

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
خداوند در سوره ی بقره، آیه ی ۲۱۶ می فرماید: «شاید شما چیزی را دوست نداشته باشید اما در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید اما برایتان ناپسند باشد. فقط خداوند می داند و شما نمی دانید.»

پیرمردی فقیر به سختی زندگی اش را می گذراند. دختر و پسرش بیمار بودند و با دشواری می توانست غذا و لباس زن و فرزندانش را تهیه کند. یکی از روزها به آسیاب رفت و دهقانی نیکوکار به او مقداری گندم داد. پیرمرد گندم ها را در گوشه ای از پیراهنش ریخت و آن را گره زد. هنگام برگشت به خانه اش در سر راه با خداوند راز و نیاز می کرد و می گفت: «خدایا تو که گره گشای مشکلات بندگان هستی، گره ی زندگی من را هم باز کن تا این قدر سختی نکشم.» پیرمرد در حالی که این دعا را زیر لب می گفت، ناگهان گره ی پیراهنش باز شد و گندم ها روی زمین ریخت. پیرمرد رو به آسمان کرد و گفت: «خداوندا! چرا با من این کار را کردی؟ من که از تو کمک خواسته بودم.» پیرمرد با ناراحتی روی زمین نشست تا گندم ها را از روی زمین جمع آوری کند، ناگهان دید که گندم ها روی کیسه ای از طلا ریخته بودند. وقتی پیرمرد رحمت و مهربانی خداوند را دید، به سجده افتاد و از خداوند طلب بخشش کرد.

قصه شادی

زهرا داوری
تصویرگر: سمیرا سادات شفیعی



مثل قصه بود آن روز
قصه‌ای پر از شادی
خط به خط آن پر بود
از امید و آزادی

قهرمان آن مردی
مهربان و خندان بود
او به سبزه‌ها جان داد
مثل اینکه باران بود

در هوای بهمن ماه
آمد و بهار آورد
سرزمین ایران را
سرزمین شادی کرد

روز شادی ما بود
روز غصه‌های شاه
به! چه قصه‌ای خواندیم
در کتاب بهمن ماه



مامان خوبم
رفته سر کار
کارش زیاد است
مامان پرستار

هم جدی است او
هم مهربان است
آماده‌ی کار
در هر زمان است

یک شعر گفتم
دیشب برایش
خندیدم آن وقت
با خنده‌هایش

گفتم: مامان جون
روzt مبارکی
باید بگیریم
یک جشن کوچک

بوسید من را
خندان و خوشرو
خانم، زینب
راضی است از او

پرستار

ولادت حضرت زینب (س) و روز پرستار مبارک باد



زهرا داوری
تصویرگر: سمیرا سادات شفیعی



یک پرستار با چه وسایلی کار می‌کند؟
آیا کسی را می‌شناسی که پرستار باشد؟



مجید ملامحمدی
تصویرگر: محمد حداد

سردار دل‌ها



فرمانده بزرگ، مثل همیشه مهربان بود و لبخند می‌زد. اما دلش آرام نبود. می‌خواست برای مردم مظلوم عراق کاری بکند. آنها به خاطر آزار دشمنان، در سختی و فشار بودند. او در سوریه بود، اما برای رفتن به عراق عجله داشت.

با دوستان خود خداحافظی کرد. بعضی از آنها با چشم‌های اشک‌آلود به خداحافظی او جواب دادند. فرمانده مهربان و یارانش در فرودگاه بغداد از هواپیما پیاده شدند و سپس سوار ماشین شدند. بغداد پایتخت عراق بود؛ همان کشوری که فرمانده، مردم آنجا را مثل کشورهای سوریه و لبنان، از دست داعش نجات داده بود. اگر فرمانده و یارانش نبودند، این سه کشور به دست داعشی‌های وحشی می‌افتاد، حرم‌ها و آدم‌های خوبش از بین می‌رفتند و داعش به مردم ایران هم حمله می‌کرد و امنیت و آرامش را از ما می‌گرفت. ناگهان صدای وحشتناکی توی گوش شهر بغداد پیچید.... بمب... بمب!

- اینجا چه خبر شده؟
- آمریکایی‌ها با موشک، ماشین فرمانده سلیمانی را نشانه گرفتند!
- وای! برای فرمانده و دوستانش چه اتفاقی افتاده؟!

بامداد روز جمعه، هنوز هوا روشن نشده بود. فرمانده بزرگ، سردار سلیمانی و دوستش ابومهدی المهندس و هشت نفر از یاران ایرانی و عراقی‌اش شهید شدند. چند ساعت بعد، در کنار آیینی اتاق فرمانده سلیمانی در سوریه، کاغذی پیدا شد. سردار روی آن کاغذ نوشته بود:

«**خداوندا مرا بپذیر، خداوندا من عاشق دیدارت هستم.**»
صبح روز جمعه همه‌ی عاشقان فرمانده در دنیا، به خیابان آمدند. آنها باور نمی‌کردند سردار قاسم سلیمانی به آسمان‌ها پرواز کرده باشد. او به مهمانی خدا رفته بود.

شهید قاسم سلیمانی در ۲۰ اسفند ۱۳۳۵ در روستای قنات ملک در کرمان به دنیا آمد. او از کودکی عاشق امام خمینی(ره) بود و با حکومت شاه مبارزه کرد. در جوانی به جبهه رفت و به خاطر هوش بالا و شجاعتش، فرمانده شد. هر جا که می‌رفت، سربازان صدام از ترس او فرار می‌کردند. وقتی نیروهای داعش به سرزمین‌های اسلامی سوریه و عراق حمله کردند، به خاطر شجاعت و دانایی سردار سلیمانی و کمک یارانش، آنها از بین رفتند. با این اتفاق‌ها آمریکا از سردار سلیمانی کینه‌ی زیادی داشت. تا اینکه در روز جمعه ۱۳ دی ماه سال ۹۸ ترامپ دستور داد پهبادهای آمریکایی او و دوستانش را در فرودگاه بغداد از بین ببرند. بعد از این حادثه، مردم ایران و عراق و .. به خیابان‌ها آمدند و فریاد زدند: «آمریکا باید از منطقه‌ی ما برود. ما راه شهید سلیمانی را ادامه می‌دهیم...»

الهام از طبیعت

بچه‌های عزیز؛

به هر طرف که نگاه کنید، نشانه‌های خداوند را خواهید دید. خیلی از وسایلی که می‌سازیم از قدرت و عظمت خداوند الهام گرفته شده است. حتماً آرنج دستتان را خم و راست کرده‌اید که بالا و پایین می‌رود. یا هنگام ورزش کردن ران‌تان را می‌توانید به هر سمت بچرخانید. لولای در و پنجره هم درست مانند آرنج‌تان بالا و پایین می‌رود یا در قسمت مفصل ران، سرتوپی شکل استخوان ران داخل یک گودی کاسه مانند جای گرفته است. این وسیله‌ی توپی شکل هم مانند مفصل ران کار می‌کند. اگر دور و برتان را به دقت نگاه کنید خیلی چیزها را خواهید یافت که ما را با شگفتی‌های آفرینش و قدرت خداوند آشنا می‌کند.



به کمک بزرگترها صفحات ۱۱ تا ۱۸ را جدا کن! منگنه کن! یک مجله را دو تا کن!

قاصدک کوری

ویژه نامه خردسال

خانه‌ی کانگورو

تصویرگر: سمیه سادات شفیعی



راه را به کانگورو نشان بده تا به خانه اش برسد.



چه کسی نارگیل را خورد!

یک نارگیل خوشمزه از بلندترین شاخه‌ی درختی در جنگل روی زمین افتاد.
خرگوش کوچولو آن را دید. خواست آن را بردارد.
سنجاب بدو بدو از راه رسید و گفت: «این نارگیل من است!»
خرگوش گفت: «دروغ نگو! من اول آن را دیدم، پس مال من است.»

تصویرگر: سیمیه سادات شفیعی
احمد عربلو

در همین موقع گربه و میمون و طوطی هم آمدند و گفتند: «نارگیل مال ماست!»
بین حیوانات بگو مگو شد. همه جا شلوغ شد. در همین موقع شیر از راه رسید.
نارگیل را برداشت و گفت: «این مال کسی است که از همه راستگوتر باشد!»



بعد چند دانه‌ی گیاه به هر کدام از حیوانات داد و گفت: «هر کس یکی از این دانه‌ها را داخل گلدان بکارد. دانه‌ی هر کس بهتر رشد کرده باشد، نارگیل مال اوست.»



حیوانات رفتند، اما هر کاری کردند دانه‌ها سبز نشد. کلافه شدند. تصمیم گرفتند هر کدام گیاهی را داخل گلدان بکارند و پیش شیر ببرند. شیر گلدان‌ها را نگاه کرد. نوبت خرگوش که رسید، دید گلدانش گیاهی ندارد. پرسید: «چرا گلدان تو خالی است؟»
خرگوش گفت: «من هر کاری کردم، دانه سبز نشد!»

شیر خندید و گفت: «تو از همه راستگوتر هستی.
دانه‌هایی که من به شما دادم، دانه‌ی پخته بود و هرگز سبز نمی‌شد.
بعد نارگیل را به خرگوش داد و گفت: «این پاداش راستگویی توست.»



رعایت ادب

تصویر گر: سیما مصور

دلبندهم، آیا می‌توانی بگویی بچه‌ها در این تصاویر چه رفتارهایی دارند که آنها را با ادب نشان می‌دهد و باعث خوشحالی دیگران می‌شوند.
حالا تو چه رفتارهای دیگری می‌شناسی که نشان‌دهنده ادب هستند و تو آنها را انجام می‌دهی؟



مزه‌ی من چیه؟

زبان من دارای حس چشایی است.
من با زبانم می‌توانم مزه‌ی خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را بچشم.
من با زبانم می‌توانم مزه‌ی ترشی، شیرینی، شوری و تندی غذاها را بچشم.



هر کدام از این خوراکی‌ها چه مزه‌ای دارد؟



حالا تو بگو مزه‌ی چه خوراکی را دوست داری؟



اعداد را به هم وصل کن تا شکل کامل شود و سپس شکل را به سلیقه‌ی خودت رنگ کن.

دوست خوب



ای بچه‌های دانا
چه فوب و باصفایید
مهربون و فوش‌زبون
مثل فرشته‌هایید

می‌فوام بگم براتون
با چه کسی دوست بشین
تا دل‌هاتون شاد بشه
بچه‌های نازنین

یه دوست فوب عزیزم
همیشه یاد فداست
منظم و با ادب
او در تموم کارهاست

وقتی که شاد و فوشی
اون در کنارت باشه
وقتی که نارامتی
همراه و یارت باشه



تصویر گر: طوبی سبحانی

همکاری چه خوبه.....

خانم مربی به بچه‌ها گفت که یک کره‌ی زمین زیبا برای مهد کودک درست کنند. و سپس به آنها یک توپ دایره‌ای شکل بزرگ داد تا بچه‌ها هر کدام چیزی را درست کنند و بر روی آن بچسبانند. بچه‌ها با هم مشورت کردند که حالا چه کار کنند. سینا گفت: «من روی کره‌ی زمین کوه می‌چسبانم.» سارا گفت: «من هم جنگل درست می‌کنم.» پریا هم گفت: «من حیوانات را دوست دارم و آنها را درست می‌کنم.» بالاخره هر کدام مشغول کاری شدند و در آخر با مشورت و همکاری یکدیگر یک کره‌ی زمین زیبا برای مهد کودک درست کردند. دوست خوبم، حالا تو بگو اگر آنجا بودی، چگونه با بچه‌ها همکاری می‌کردی؟



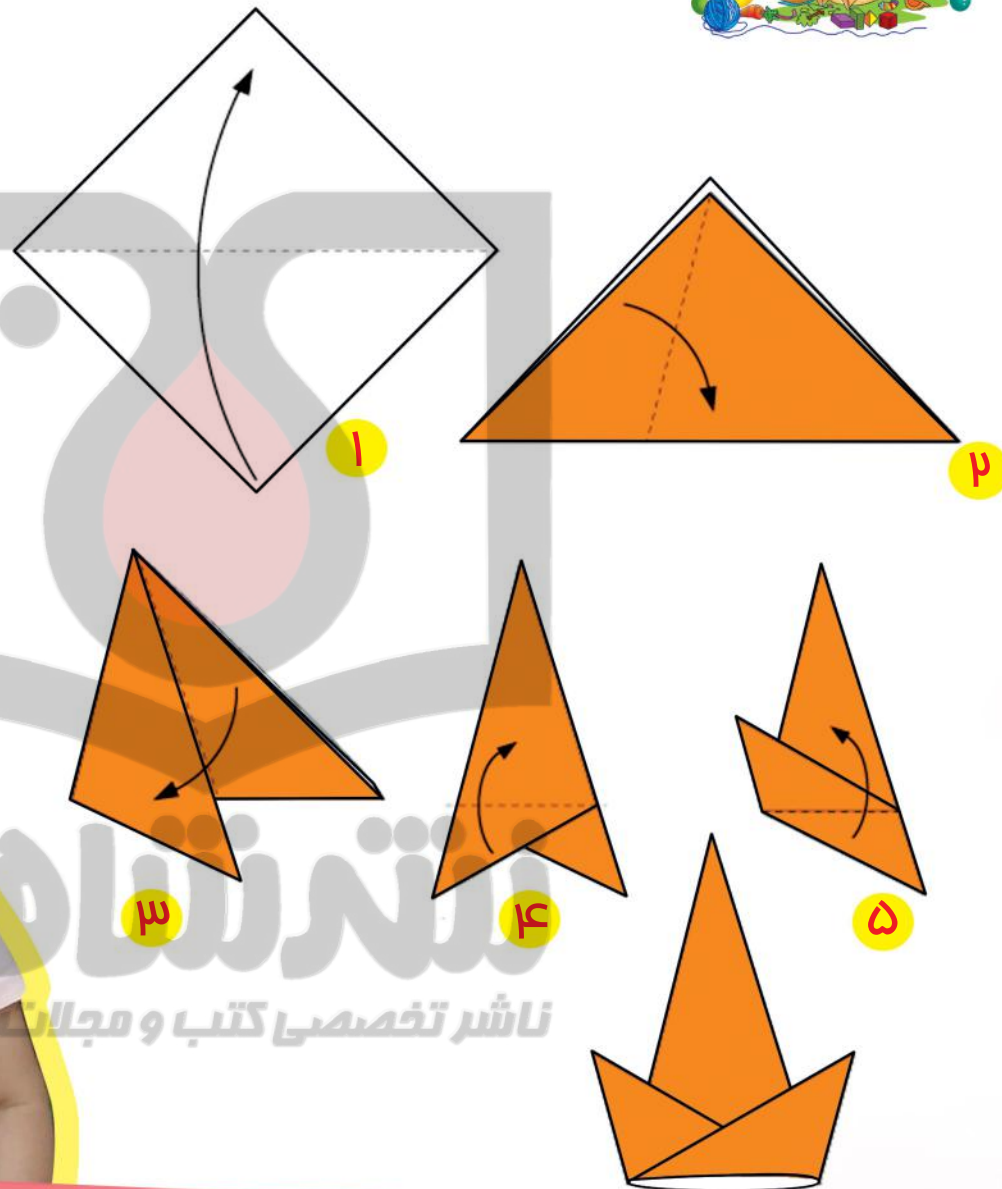
کوی

۱۸

ویژه نامه خرداد سال

قصه‌های

اورپیگامی کلاه

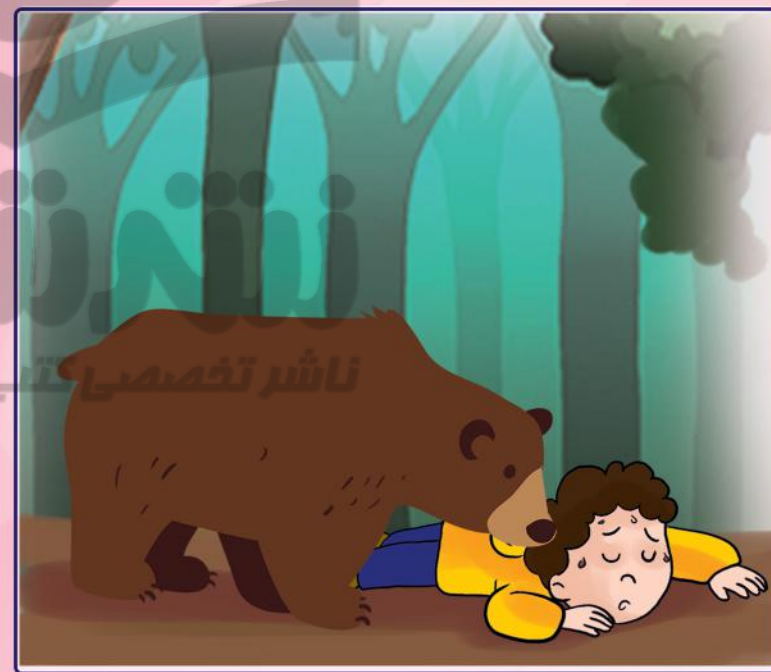


تصویر گر: زهرا عبادی

کوی

۱۹

ناشر تخصصی کتب و مجلات شهید



فریب دوست ترسو را نخور!

داستان‌های شاهد و شیرین





چرا تشنه می شویم؟

بیشتر و بیشتر
بدانید...



آیا می دانید چرا بعد از خوردن غذاها و نوشیدنی های شور تشنه می شویم؟
با آزمایش زیر می توانید دلیل آن را پیدا کنید.

چیزهایی که لازم داری:

- ۱ سیب زمینی
- ۲ نمک
- ۳ دو عدد کاسه
- ۴ آب

روش کار:

- ۱ یک سیب زمینی را از وسط به دو نیم کنید.
- ۲ کاسه ها را از آب پر کنید و به یکی از کاسه ها نمک اضافه کنید و روی آن را علامت گذاری کنید.
- ۳ هر نیمه از سیب زمینی ها را طوری که قسمت بریده ی آن رو به پایین باشد، داخل کاسه ها قرار دهید.
- ۴ نیم ساعت صبر کنید و ببینید چه اتفاقی می افتد؟

سیب زمینی داخل کاسه ی آب شور،
چروکیده و خشک شده است.

چه اتفاقی افتاد؟

آب شور داخل کاسه، آب داخل سیب زمینی را جذب می کند و سیب زمینی خشک و چروکیده می شود.
بنابراین وقتی ما غذای شور می خوریم، احساس تشنگی می کنیم.
برای اینکه نمک موجود در غذا، آب بدن مان را جذب می کند و ما تشنه می شویم.
اگر آب کافی نخوریم، آب بدن مان کم می شود و پوست مان خشک می شود.
حتی زمانی هم که عرق می کنیم و آب نمی خوریم، همین اتفاق می افتد.

چه اتفاقی افتاد؟

علاوه بر خوردن غذاها و نوشیدنی های شور که موجب جذب آب بدن و سبب تشنگی می شوند
مواردی مثل پر خوری، تند و تند غذا خوردن، خوردن غذای داغ، شیرینی جات، غذاهای سرخ کردنی و
هم موجب تشنگی شده و به سلامتی هم ضرر می رسانند.

از پیش سیب زمینی نمکی!





بعضی جاها بهت آرامش می ده. کمکت می کنه که پیشرفت کنی و به همه آرزوهات برسی... کمکت می کنه که آدم بهتری باشی... کارهای خوب رو تمرین کنی و کتاب بخونی... از داستان های مختلف مطلع بشی و با هر کتاب یک قدم نزدیکتر بشی به انسان خوب بودن.
کتابخونه یک جای امنه برای بزرگ شدن... برای قوی تر شدن فکر و ذهن

نقاش کوچولو

روشا صالحی ۴ ساله از تهران

ملیکا سادات روشنایی ۸ ساله از قم

زینب طوسی ۷ ساله و
علیرضا طوسی ۳ ساله از مشهد

پارسا لیمویی ۷ ساله و
آیسا لیمویی ۳ ساله از نسیم شهر

مریم سادات روشنایی ۸ ساله از قم

ملیکا و مریم عزیز، تولدتون مبارک...

شادی
ساحل دور

